

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و هفتم

موانع شناخت؛ دنیاگرایی

صفحه ۷۰ تا ۷۴

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

چهارمین مانع از موانع بزرگ شناخت که سیدنا المنصور در کتاب ارزشمند خود تبیین فرموده، «دنیاگرایی» است که در روایات اسلامی تحت عنوان «حَبِّ الدُّنْيَا» معرفی شده و اصل همه‌ی خطاها شمرده شده است و با این حال، مانند سایر موانع شناخت در میان مردم رواجی تام دارد. سیدنا المنصور تحت عنوان

۴. دنیاگرایی

(می‌فرماید:) یکی دیگر از موانع شناخت (که آدمی را از شناخت حق باز می‌دارد و درباره‌ی آن به اشتباه می‌اندازد)، «دنیاگرایی» است. (اما منظور از «دنیاگرایی» چیست؟ آیا منظور از آن، هر گونه گرایش به چیزهای دنیوی است حتی اگر مورد نیاز انسان برای ادامه‌ی زندگی باشند؟ سیدنا المنصور مطابق با رویه‌ی عالمانه و سنجیده‌ی خود، پیش از ورود به بحث، موضوع آن را تبیین و تعریف می‌کند و می‌فرماید:) منظور از دنیاگرایی، اولویت دادن (و نه مطلق گرایش) به چیزهایی است که آدمی به اقتضای غرایز (طبیعی) خود (یعنی کشش‌های ناشی از نیازمندی‌های جسمانی خود)، برای زندگی دنیا، قطع نظر از زندگی آخرت (نه با نظر به زندگی آخرت)، به آن‌ها نیازمند است (چون اگر با نظر به زندگی آخرت به آن‌ها نیازمند باشد، اولویت دادن به آن‌ها دنیاگرایی شمرده نمی‌شود) و فقدان آن‌ها، لزوماً (یعنی قطعاً و ضرورتاً نه به طور موردی و اتفاقی) به زندگی آخرت زیانی نمی‌رساند (توضیح آنکه اولاً دنیاگرایی به معنای اولویت دادن به دنیا نسبت به آخرت است نه به معنای استفاده از دنیا یا حتی دوست داشتن آن؛ لذا ممکن است که کسی ثروتمند باشد ولی دنیاگرا نباشد؛ به این معنا که اگر لازم شود همه‌ی ثروت خود را برای آخرت بدهد و ثانیاً دنیاگرایی اولویت دادن به چیزهایی محسوب می‌شود که داشتن یا نداشتن آن‌ها تأثیر قطعی بر روی آخرت انسان ندارد؛ مانند چیزهایی که خداوند در کتاب خود نام برده و فرموده است: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ﴾

وَالْبَيْنِ وَالْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ۚ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱ «دوستی دلبستگی‌ها از زنان و پسران و ثروت‌های انباشته از طلا و نقره و اسب‌های قیمتی و چهارپایان و کشت، برای مردم آراسته شده است؛ این برخورداری زندگی دنیاست!» (با توجه به اینکه اگر کسی زن و فرزند و طلا و نقره و اسب قیمتی و چهارپایان و زمین زراعی نداشته باشد، لزوماً زندگی آخرت را از دست نمی‌دهد. هر چند ممکن است که کسی به سبب فقر مادی به گناه بیفتد، ولی این یک نتیجه‌ی قطعی و اجتناب‌ناپذیر نیست؛ چنانکه فقیرانی هستند که به سبب فقر خود مرتکب گناه نمی‌شوند. بنابراین، می‌توان این قبیل چیزها را از دنیا به شمار آورد و اولویت دادن به آن‌ها را دنیاگرایی دانست. اما چرا دنیاگرایی مذموم است؟) روشن است که زندگی انسان، بنا بر آنچه از عقل (یعنی ادله‌ی عقلی وجود معاد که در مبحث «تبعیت خداوند در اخبار او» مطرح می‌فرماید) و شرع (یعنی ادله‌ی وجود معاد در قرآن و سنت) معلوم است، محدود به زندگی دنیا نیست (به این معنا که با مرگ مختومه نمی‌شود)؛ بلکه زندگی دنیا، مقدمه‌ای (یعنی پیش‌درآمدی) بر زندگی آخرت است (این جنبه‌ی مثبت زندگی دنیاست؛ با توجه به اینکه می‌توان در آن برای زندگی آخرت تدبیر کرد و آماده شد)، بلکه زندگی آخرت نسبت به زندگی دنیا، اصل (به معنای زندگی حقیقی) نسبت به بدل (به معنای زندگی مجازی و ظاهری) شمرده می‌شود (این جنبه‌ی منفی زندگی دنیاست؛ با توجه به اینکه سرگرم کننده، فریبنده و باز دارنده از توجه کافی به زندگی آخرت است و بر جنبه‌ی مثبت آن غلبه دارد و به همین دلیل، از تعبیر «مقدمه» به تعبیر «بدل» عدول فرمود). چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۚ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲ «و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه‌ای نیست و سرای آخرت بی‌گمان همان زندگانی است اگر بدانند» و فرموده است: ﴿يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾^۳ «ای قوم! جز این نیست که زندگی دنیا یک برخورداری است و آن آخرت است که سرای ماندگاری است!» (از اینجا دانسته می‌شود که تعبیر سیّدنا المنصور درباره‌ی دنیا منطبق بر تعبیر قرآن است؛ چراکه قرآن نیز زندگی دنیا را نسبت به آخرت، بازی نسبت به جدی شمرده است). البته (همان طور که اشاره شد) دوست داشتن چیزهایی که برای زندگی دنیا ضرورت دارند

۱. آل عمران/ ۱۴.

۲. عنکبوت/ ۶۴.

۳. غافر/ ۳۹.

(مانند زن و فرزند و دارایی)، طبیعی (یعنی مقتضای طبیعت انسان) است و (لزوماً) بد شمرده نمی‌شود، ولی دوست داشتن آن‌ها بیش از چیزهایی که برای زندگی آخرت ضرورت دارند، طبیعی نیست (یعنی بر خلاف طبیعت انسان است؛ چون طبیعت او چیز باقی را بیشتر از چیز فانی دوست می‌دارد) و (عقلاً) بد شمرده می‌شود؛ چراکه عقل، زندگی ابدی را بر زندگی موقت ترجیح می‌دهد و ثواب یا عقاب بیشتر را بر ثواب یا عقاب کمتر مقدم (یعنی مهم‌تر) می‌شمارد. بنابراین، دوست داشتن زندگی دنیا، (به ذات خود) بد نیست؛ بلکه اولویّت دادن به آن در برابر زندگی آخرت (به این معنا که دنیا را اصل قرار بدهیم و بیشترین تلاش و دغدغه و نگرانی را صرف آن بکنیم)، بد است و این همان دنیاگرایی است که از موانع شناخت، شمرده می‌شود؛ چنانکه خداوند (دنیاگرایی را همین طور تعریف کرده و) فرموده است: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱ «بلکه زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ در حالی که آخرت، بهتر و باقی‌تر است» و فرموده است: ﴿كَأَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^۲ «هرگز؛ بلکه دنیا را دوست می‌دارید و آخرت را وا می‌گذارید» و فرموده است: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۳ «هرآینه اینان دنیا را دوست می‌دارند و روزی گران را پشت سر خود وا می‌گذارند» و فرموده است: ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۴ «آیا به زندگی دنیا از آخرت رضایت یافتید؟! در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست!». (از اینجا دانسته می‌شود که دنیاگرایی مذموم، اولویّت دادن به دنیا و فراموش کردن آخرت است. اما سؤال بسیار مهم آن است که منشأ این دنیاگرایی مذموم چیست؟ به عبارت دیگر، چه چیزی باعث پیدایش و افزایش دنیاگرایی مذموم در مردم می‌شود؟ سیدنا المنصور در پاسخ به این سؤال تحت عنوان

[منشأ دنیاگرایی]

(می‌فرماید): روشن است که منشأ این دنیاگرایی، عدم ایمان (یعنی باور قلبی) به زندگی آخرت است؛ چراکه انسان قادر نیست چیزی را که برای او یقینی است (یعنی زندگی دنیا؛ با توجه به اینکه برای او عینی و محسوس است)، فدای چیزی کند که برای

۱. اُعلیٰ / ۱۶ و ۱۷.

۲. قیامة / ۲۰ و ۲۱.

۳. إنسان / ۲۷.

۴. توبة / ۳۸.

او یقینی نیست (یعنی زندگی آخرت؛ با توجه به اینکه برای او عینی و محسوس نیست و به تعبیر قرآن «غیب» محسوب می‌شود). از این رو، بیشترین دنیاگرایی، در میان کسانی دیده می‌شود که زندگی آخرت را انکار می‌کنند و معتقدند که انسان با مرگ، نیست و نابود می‌شود (مانند ماده‌گرایان و منکران وجود خدا و به همین دلیل می‌گویند که از زندگی دنیا حداکثر استفاده‌ی ممکن را بکنید و لذت ببرید و شهوت برانید و شاد باشید و غصه نخورید که دنیا چند روز است و با مرگ از بین می‌رود! این رویکرد دقیقاً رویکرد دنیاگرایان است که امروز بیشتر از هر جای دیگر در میان کافران غربی نمود دارد و این در حالی است که بیشترین امکانات دنیا نیز در میان همان‌ها دیده می‌شود و این از نظر سیدنا المنصور اتفاق نیست، بلکه کاملاً مرتبط و معنادار است. یعنی سطح دنیاگرایی و سطح امکانات دنیا در میان کافران غربی با هم ملازمه دارد. ایشان می‌فرمایند: با این وصف، می‌توان گفت: پیشرفت‌های مادی کافران (غربی) بعد از انقلاب (صنعتی در) اروپا، بیش از آنکه حاصل دانش و کوشش بیشتر آنان (نسبت به مسلمانان) باشد (اگرچه دانش و کوشش آنان هم مؤثر بوده)، ناشی از پشت کردن آنان به معنویت و فراموش کردن زندگی آخرت بوده است (یعنی عامل اصلی رونق مادیات در میان کافران غربی، اولویت دادن آنان به آن در مقایسه با معنویات بوده است)؛ چراکه آنان به دنبال خستگی (ذهنی و روحی) از هزار سال عقل‌ستیزی کلیسا (یعنی از سال ۴۰۰ تا سال ۱۴۰۰ میلادی که کلیسا زمام همه‌ی امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اروپا را در دست داشت و با نهایت جمود و عقل‌گریزی حکومت کرد)، تصمیم به جدایی از دین (یعنی سکولار کردن جامعه در حوزه‌ی سیاست و اقتصاد) گرفتند و (به مرور زمان در طول چند قرن)، نظامی (اجتماعی) عاری از اعتقاد به غیب (یعنی ماوراء الطبیعه) را (از حیث نظری) طراح و (از حیث عملی) ایجاد نمودند که (پس از چند قرن) همچنان استوار و فزاینده (یعنی رو به رشد)، به حیات خود ادامه می‌دهد. نقش این نظام جدید ماده‌گرا که بر سراسر جهان سایه انداخته (یعنی همه‌ی کشورها را کم یا بیش تحت نفوذ و سیطره‌ی خود قرار داده و به همین اعتبار گاهی نظم جدید جهانی نامیده شده)، در گسترش و نهادینگی دنیاگرایی (یعنی شیوع و رسوخ آن در ذهن‌های مردم)، بسیار روشن (یعنی محسوس) و برجسته (یعنی مهم و مؤثر) است؛ چراکه این نظام الحادی (یعنی منکر خدا و عالم غیب)، در طول دو قرن گذشته (یعنی بعد از انقلاب صنعتی اروپا در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم)، با بهره‌گیری از ابزارهای جدید تبلیغاتی (مانند رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت که همگی توسط کافران غربی برای خدمت به اهداف الحادی آن‌ها تولید شدند) و

ایجاد چرخه‌ای غیر طبیعی (یعنی تحمیلی، ساختگی و غیر واقعی) از عرضه و تقاضا (یعنی تولید و مصرف، با توجه به اینکه تقاضای پدید آمده مبتنی بر نیازهای طبیعی و حقیقی مردم نبوده، بلکه بیشتر ناشی از بالا رفتن سطح مطالبات آن‌ها در اثر تبلیغات سردمداران نظام جدید برای رسیدنشان به سود بیشتر بوده)، دنیاگرایی را به فرهنگ رسمی (یعنی معیار) و عمومی جهان، تبدیل کرده است؛ تا جایی که حتی کشورهای اسلامی (یعنی کشورهایی که اکثریت مردم در آن‌ها مسلمان هستند) از شمول آن در امان نمانده‌اند و بیشتر مسلمانان (یعنی اکثریت قاطع آنان)، تحت سیطره‌ی آن، آخرت‌گرایی اسلامی را از دست داده‌اند؛ زیرا چنانکه مشهود (یعنی قابل مشاهده از طریق استقراء) است، امروزه اولویت فردی و اجتماعی بیشتر مسلمانان (در زندگی)، تأمین معیشت و رفاه مادی است (چنانکه همه‌ی ما این واقعیت را کم یا بیش مشاهده می‌کنیم)، در حالی که اولویت فردی و اجتماعی در اسلام (آن طور که در قرآن و سنت آمده)، تأمین آخرت و آرمان‌های اسلامی (مانند حصول رضای الله و تحقق کمال اخلاقی و اقامه‌ی عدالت در دنیا) است که البته هرگاه تأمین شود، معیشت و رفاه مادی نیز به نحو مناسب و عادلانه (نه به نحو اسراف‌گرانه و استکباری)، تأمین خواهد شد (ولی متأسفانه مشاهده می‌کنیم که بیشتر مسلمانان، مانند منکران وجود آخرت، دنیا را اولویت خود قرار داده‌اند و این با توجه به اثراتی که بر روی شناخت آن‌ها از حق دارد، تبعات ویرانگری را به همراه داشته است. سیدنا المنصور در تبیین).

[تبعات دنیاگرایی]

(به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید:) این یک واقعیت مهم است که بر خلاف ذهنیت رایج (مردم که می‌پندارند هر چه بیشتر در پی دنیا بدونند، بیشتر به آن دست خواهند یافت)، پی‌آمد دنیاگرایی، بهبود وضعیت دنیا نیست (یعنی دنیاگرایی بیشتر، دنیای بهتری را برای ما ایجاد نمی‌کند)؛ چراکه دنیاگرایی، پشت کردن به آخرت است (با توجه به اینکه به معنای اولویت دادن به دنیاست و این جز با پشت کردن به آخرت ممکن نیست) و پشت کردن به آخرت، پشت کردن به عدالت و ارزش‌های اخلاقی است (چون عدالت و ارزش‌های اخلاقی از لوازم آخرت‌گرایی است و بدون ایمان به زندگی بعد از مرگ، معنا ندارد. البته برخی ملحدان سعی کرده‌اند که یک اخلاق غیر الهی را تعریف کنند و التزام به اصول اخلاقی را بی‌نیاز از ایمان به آخرت جلوه دهند، ولی واقعیت آن است که چنین اخلاق و التزامی حتی اگر ممکن باشد، احمقانه است؛ چراکه از یک سو ضمانتی برای اجرا ندارد و از

سوی دیگر توجیه‌پذیر نیست؛ با توجه به اینکه شما نمی‌توانید فرزند خود یا جامعه‌ی خود را قانع کنید که راست بگوید حتی اگر به زیانش باشد، در حالی که به او گفته‌اید زندگی او محدود به همین دنیاست و پاداشی برای خوبی و کیفری برای بدی وجود ندارد. این توصیه‌ی شما از نظر یک منکر خدا و زندگی بعد از مرگ، مسخره است و تنها حماقت شما را نشان می‌دهد؛ چراکه راستگویی در بسیار از مواقع بر خلاف منافع دنیاست و با این وصف، هیچ گونه توجیهی در نظر او ندارد. لذا شما می‌بینید که در فرهنگ دنیاگرایان، راستگویی نشانه‌ی حماقت و دروغگویی نشانه‌ی زیرکی است و این نتیجه‌ی طبیعی دنیاگرایی محسوب می‌شود. از این رو، سیدنا المنصور می‌فرماید که دنیاگرایی، پشت کردن به آخرت است و پشت کردن به آخرت، پشت کردن به عدالت و ارزش‌های اخلاقی است) و **این نه تنها** (در درازمدت و در یک برآیند کلی) **به بهبود وضعیت دنیا نمی‌انجامد که در معادله‌ای معکوس** (مانند دو کفه‌ی ترازو)، به **افزایش شکاف طبقاتی** (میان طبقات جامعه و جهان) و **در نتیجه جنگ** (میان این طبقات) **منجر می‌شود** (ببینید نگرش این عالم بزرگ به این قضیه چه اندازه عمیق است! انصافاً این بزرگوار هنگامی که درباره‌ی عقاید اسلامی سخن می‌گوید می‌پنداری که یک متکلم است و هنگامی که درباره‌ی احکام اسلامی سخن می‌گوید می‌پنداری که یک فقیه است و هنگامی که درباره‌ی معانی و دلالات قرآن سخن می‌گوید می‌پنداری که یک مفسر است و هنگامی که درباره‌ی چند و چون روایات سخن می‌گوید می‌پنداری که یک محدث است و هنگامی که درباره‌ی آسیب‌های اجتماعی سخن می‌گوید می‌پنداری که یک جامعه‌شناس است و هنگامی که درباره‌ی امراض روحی و روانی مردم سخن می‌گوید می‌پنداری که یک روان‌شناس است و هنگامی که درباره‌ی تاریخ اسلام و حوادث ادوار گذشته سخن می‌گوید می‌پنداری که یک مورخ است و هنگامی که درباره‌ی اوضاع جاری جهان اسلام و معادلات پنهان و آشکار دشمنان اسلام سخن می‌گوید می‌پنداری که یک سیاست‌مدار است و هنگامی که درباره‌ی ادیان دیگر و انحرافات یهودیان و مسیحیان سخن می‌گوید می‌پنداری که یک ادیان‌شناس است و خلاصه شخصیتی جامع‌الاطراف است که همه‌ی علوم و معارف لازم برای هدایت را به فضل خداوند گرد آورده و این کتاب، محصول این جامعیت علمی و معرفتی بی‌نظیر است. به هر حال، ایشان دنیاگرایی را موجب افزایش شکاف طبقاتی در جهان و خطر وقوع جنگ می‌داند و می‌فرماید:؛ **در حالی که جنگ، به تنهایی قادر است همه‌ی دست‌آوردهای دنیایی را** (که در طول مدت‌ها دنیاگرایی به دست آمده است) **به نابودی بکشانند** (چنانکه نمونه‌ی آن را امروز در سوریه و عراق و افغانستان و هر جای دیگری که جنگ است می‌بینیم که چطور زیرساخت‌ها

نابود می‌شوند و امکانات از بین می‌روند و شهرهای آباد به مخروبه تبدیل می‌شوند). از این رو، مشهود است که دنیاگرایی جدید (با اینکه ظاهر دنیا را بیشتر از هر دوره‌ی دیگری در تاریخ بشر آرایش کرده)، نتوانسته است مشکلات دنیایی را برطرف کند؛ چراکه هر چند زندگی دنیا را (در چهارچوب نظام سرمایه‌داری) برای اقلیتی از مردم (که سرمایه‌داران هستند)، آسان ساخته، برای اکثریت آنان (که نیروی کار و در خدمت سرمایه‌داران هستند)، به مصیبتی غیر قابل تحمل تبدیل نموده است (می‌فرماید «غیر قابل تحمل» با توجه به اینکه آن‌ها را به ارتکاب جرائم مختلف وادار کرده و ارتکاب جرائم مختلف نشانه‌ی عدم تحمل این مصیبت است)؛ همچنانکه بنا بر آمارهای رسمی (یعنی معتبر و مورد تأیید اهل فن)، نیمی از ثروت جهان، در اختیار یک صدم ساکنان آن قرار گرفته (که تبعیضی فاحش و بی‌رحمانه) است و در هر دقیقه (به طور متوسط) ده کودک در جهان، از گرسنگی (یعنی عدم دسترسی به غذای کافی یا سالم) می‌میرند (در حالی که شکم‌های مستکبرین هر روز بزرگ‌تر و گردن‌هاشان هر روز کلفت‌تر می‌شود! إنا لله و إنا إليه راجعون! شایسته است که مسلمان از غصه‌ی این فاجعه دق کند و بمیرد!) و این خبر خداوند است که فرموده است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^۱ «و هر کس از یاد من روی بگیرد، برای او معیشت تنگی خواهد بود!» (بنابراین، خداوند پشت کردن به یاد خود را سبب تنگی معیشت در دنیا می‌داند و این عکس توهم دنیاگرایان است).

(با توجه به این توضیحات) شکی نیست که دنیاگرایی، پی‌آمدهای مصیبت‌باری (مانند زوال معنویت و اخلاق و به تبع آن اختلال در معیشت و زندگی دنیا) دارد، ولی به طور حتم، مهم‌ترین پی‌آمد آن (با توجه به مبنایی بودن این پی‌آمد)، کاهش توان دنیاگرایان برای شناخت حق است؛ چراکه از یک سو، مایه‌ی اشتغال آنان به کارهای دنیوی (برای تحصیل دنیای بیشتر) و تبعاً باز ماندن از تحصیل علم می‌شود (و این همان بلای عامی است که اکثریت قاطع مسلمانان را در جهل به دین‌شان فرو برده و عذر بدتر از گناه آنان برای تقلید شده است؛ زیرا آن‌ها با این عذر به تحصیل علم نمی‌پردازند که از تحصیل دنیا باز می‌مانند و منظورشان از تحصیل دنیا، ارضاء حرص و طمعشان است؛ وگرنه خداوند متکفل روزی آن‌ها شده است و تحصیل علم، آن‌ها را از روزی‌شان محروم نمی‌کند، ولی این‌ها می‌خواهند هر چه بیشتر بخورند و بخوابند و گمان می‌کنند که این برای آن‌ها عذر محسوب می‌شود! لذا وقتی

می‌گویی که اجتهاد در دین به معنای تحقیق درباره‌ی عقاید و احکام آن بر همه‌ی مردم واجب است، عده‌ای جاهل به فریاد می‌آیند که مگر همه‌ی مردم بی‌کارند که این کار را انجام دهند؟! انگار کسانی که به تحصیل علم می‌پردازند بی‌کارند و از روی بی‌کاری این کار را انجام می‌دهند! این عده با قیافه‌ای وحشت‌زده چنانکه گویی به سوی مرگ دعوت شده‌اند، فریاد می‌کشند که مگر همه‌ی مردم می‌توانند دین خود را بشناسند؟! خوب معلوم است که نمی‌توانند، مگر اینکه مقداری از حرص و طمع خود برای دنیا کم کنند و مقداری برای شناخت دینشان هم وقت بگذارند و این کار را هم مثل بسیاری از کارهای دیگر ضروری بدانند! هر یک از آن‌ها را می‌بینی که ساعت‌ها وقت خود را صرف بازی و تفریح می‌کند، ولی اگر به او بگویی که ساعتی را هم صرف شناخت دین کن، می‌گوید مگر من بی‌کارم؟! در حالی که علم به دین شریف‌ترین علوم است و از هر علم دیگری مهم‌تر و ضروری‌تر است و کسی که آن را تحصیل نکرده است حق ندارد به تحصیل علوم دیگر بپردازد؛ چراکه تحصیل آن بر تحصیل علوم دیگر مقدم است. با توجه به اینکه یکی از عوامل ناکارآمدی علوم دیگر و اشتباهات و اشکالات آن‌ها، تحصیل آن‌ها توسط کسانی است که علم دین را فرا نگرفته‌اند و از این رو، بر خلاف آموزه‌های آن حرکت می‌کنند. به عنوان مثال، علم اقتصاد وقتی بدون آشنایی با آموزه‌های اقتصادی اسلام تحصیل می‌شود، به نتایج غلطی می‌انجامد و مفاسدی را برای جامعه به دنبال می‌آورد؛ یا علم طب یا روان‌شناسی وقتی بدون آشنایی با آموزه‌های اسلام درباره‌ی جسم و روح انسان تحصیل می‌شود ناقص است و ممکن است اشتباهات و اشکالات فراوانی داشته باشد. لذا برای یک مسلمان، علم به دین بر سایر علوم مقدم است و مبنای سایر علوم محسوب می‌شود، ولی هر چه سیدنا المنصور این واقعیت را برای این مسلمان‌های کج‌فهم توضیح می‌دهد در سرشان نمی‌رود! از بس که به تبلی عادت کرده‌اند و از علم فراری هستند و شیاطین انسی در طول چند قرن گذشته در گوششان خوانده‌اند و در چشمشان زینت داده‌اند که تقلید برای شما کافی است و نیازی به زحمت نیست! علم به دین برای ملا است! شما را چه به علم دین؟! شما بروید دنبال پول و دنبال زن و دنبال زندگی دنیا و علم به دین را برای ملا بگذارید و در عوض، بخشی از درآمد خود را به او بدهید! حالا کسی نیست که به این جاهل‌ها بگوید: آیا این ملا در قبر به همراه شما می‌ماند تا جواب نکیر و منکر را بدهد؟! اگر مثلاً فتوایی که داده است نادرست از آب درآمد و آنجا گریبان شما را گرفتند، آیا او می‌آید که گریبان شما را از دست آن‌ها رها کند و بگوید گریبان من را بگیرید؛ چراکه این‌ها به فتوای من نکاح نادرست کردند و قتل نادرست کردند و ذبح نادرست کردند؟! نه به خدا قسم، بلکه اگر آنجا هم باشد فرار می‌کند و می‌گوید به من چه ربطی دارد؟! خودشان عاقل

و بالغ بودند و می‌توانستند تحقیق کنند! مگر من مجبورشان کردم که از من تقلید کنند؟! این طور عاقبت مقلدها خسران می‌شود! لذا سیدنا المنصور یکی از مهم‌ترین اهداف خود را مبارزه با تقلید و دعوت به تحقیق قرار داده است و به خاطر فحش‌هایی هم که از این جماعت «کالأنعام بل هم أضلّ» می‌شنود و ملامت‌هایی هم که می‌شود، دست از این هدف مقدس خود بر نمی‌دارد. در اینجا هم می‌فرماید مهم‌ترین پی‌آمد دنیاگرایی، مشغول کردن دنیاگرایان به زندگی دنیا و باز داشتن آن‌ها از تحصیل علم است) و از سوی دیگر، باعث نگرانی بابت زوال داشته‌های دنیوی در صورت شناخت حق و پیروی از آن می‌شود که تبعاً از شناخت حق و پیروی از آن، باز می‌دارد (و این دومین پی‌آمد بسیار مهم دنیاگرایی است)؛ زیرا دنیاگرایان، هنگامی که چیزی لازم برای زندگی دنیا (مانند حفظ ثروت و قدرت و اعتبار)، به اقتضای تعارض دنیا و آخرت (که از تضاد فانی و باقی یا بدل و اصل نشأت می‌گیرد)، با چیزی لازم برای زندگی آخرت (مانند تحقیق و هجرت و جهاد)، تعارض می‌یابد، تحصیل آن (چیز دنیوی) را بر تحصیل دیگری (که اخروی است) ترجیح می‌دهند و این بر شناخت آن‌ها از حق، تأثیر (منفی) می‌گذارد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛^۱ «آن به این سبب بود که آنان زندگی دنیا را از آخرت دوست‌تر داشتند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند!» (اینکه خداوند بعد از ذکر دنیاگرایی آنان فرموده است: «خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند»، اشاره‌ای به مانع بودن دنیاگرایی برای شناخت حق است؛ به این معنا که آنان دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و همین سبب عدم هدایت آنان به حق می‌شود.) به بیان دیگر، اولویت دادن به زندگی دنیا، هنگامی که شناخت حق، مستلزم از دست دادن چیزی در زندگی دنیاست (به این ترتیب که اگر آدمی حق را بشناسد و بپذیرد، ثروت یا قدرت یا احترام خود را نزد مردم از دست می‌دهد)، آدمی را از شناخت حق باز می‌دارد و به انکار آن وا می‌دارد (و این چیز بسیار شایعی است؛ چنانکه نمونه‌ی آن را در رابطه با دعوت سیدنا المنصور می‌بینیم که عده‌ای از قدرتمندان و ثروتمندان و عالمان مسلمان، صرفاً با انگیزه‌ی حفظ قدرت و ثروت و احترام خود در میان مردم، به آن بی‌اعتنایی می‌کنند و از آن روی می‌گیرند؛ چنانکه برادری برای من نقل کرد که یکی از این آقایان اهل علم از طریق کسی برای من پیغام فرستاد که من شما را ببینم! من هم فردای آن روز رفتم به مجلس درس او و دیدم که اطرافش شلوغ است و هر

کسی از یک طرف سؤالی می‌پرسد و او درست و غلط جواب می‌دهد و مردم هم خیلی به او احترام می‌کنند و بعضاً دست او را می‌بوسند! این حالات را که دیدم با خودم گفتم بسیار سخت است برای چنین کسی که سرش را در برابر حق فرود آورد! در این هنگام او به من گفت که حالا مناسب صحبت نیست و شما فلان وقت بیایید! من هم رفتم و همان وقتی که گفته بود برگشتم، ولی باز هم کسانی نزد او بودند که مانع می‌شدند او حرفش را به من بگوید! لذا بار دیگر از من خواست که بروم و وقت دیگری بیایم! من هم مخالفتی نکردم و وقت دیگری آمدم، ولی باز هم کسی نزد او حاضر بود! با این حال، وقتی من را دید گویا شرمند شد و به آن کس گفت که من با این آقا حرفی دارم و شما بروید! او هم رفت و مجلس خلوت شد. در این وقت او به من گفت: من کتاب این بزرگوار را دیده‌ام و کتاب خوبی است! گفتم: کتاب خوبی است چه معنا دارد؟! گفت: تماماً حق را گفته است! گفتم: اگر این طور است اعلام کنید تا کسانی که پیرو شما هستند به آن روی آورند و حق را بشناسند! گفت: این توقع را از من نداشته باشید! همین اندازه که کتاب را خواندم و به شما گفتم که کتاب خوبی است کافی است! گفتم: ای بنده‌ی خدا! این چه فرمایشی است که می‌فرمایید؟! مگر ما مانده‌ی نظر شما بودیم که بفرمایید کتاب خوبی است یا کتاب بدی است؟! برای ما معلوم است که این کتاب خوبی است و نیازی به نظر شما نداریم! شما باید مردم را از این کتاب آگاه کنید تا حقیقت دین‌شان را بیاموزند! گفت: من اگر امروز این حرف را بزنم، شما فردا من را اینجا نمی‌بینید! این حکومت جبّار یک وصله‌ی بزرگ به من می‌چسباند و می‌گوید دیروز او را با یک من تریاک یا با چند تا زن در فلان جا گرفتیم و دستگیر کردیم! این‌ها بلا فاصله آبروی من را می‌برند و این درس و منبر را هم از من می‌گیرند! گفتم: شاید این طور باشد، ولی جواب خدا و رسول را در روز قیامت چه می‌دهید؟! گفت: خدا و رسول هم این شاء الله عذر ما را می‌پذیرند؛ چون از ما سنی گذشته است و طاقت زندان و بی‌آبرویی را نداریم! شما که جوان هستید این آقا را یاری کنید و نگذارید که دعوتش ضایع شود! این حالت در بسیاری از عالمان مسلمان وجود دارد و علت سکوت آن‌ها در برابر این دعوت اسلامی شمرده می‌شود. برخی ثروتمندان هم می‌ترسند که کسب و کارشان تعطیل شود و برخی قدرتمندان هم می‌ترسند که مقام و موقعیت خود را از دست بدهند، در حالی که از دست دادن بهشت و گرفتار شدن به آتش دوزخ بسیار مهم‌تر است! به همین دلیل است که سیدنا المنصور می‌فرماید: اولویت دادن به زندگی دنیا، هنگامی که شناخت حق، مستلزم از دست دادن چیزی در زندگی دنیاست، آدمی را از شناخت حق باز می‌دارد و به انکار آن وا می‌دارد؛ چراکه حق، به مقتضای کمال خود (در ذاتش) و نقصان آدمی (در علم و عملش)، غالباً بر خلاف امیال آدمی ظهور می‌کند، به

نحوی که قبول آن، داشته‌های دنیوی او (مانند ثروت و قدرت و اعتبارش) را به خطر می‌اندازد و این عاملی بازدارنده برای قبول آن است (یعنی گاه مانع شناخت حق از حیث نظری و گاه مانع التزام به آن از حیث عملی می‌شود)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱ «بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش می‌ترسید و خانه‌هایی که خوش می‌داریدشان، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش خوش‌آیندترند، پس متوقع باشید که خداوند کار خود را بیاورد؛ چراکه خداوند چنین گروه فاسقی را هدایت نمی‌کند!» (اینکه بعد از ذکر دنیاگرایی آنان فرموده است: «خداوند چنین گروه فاسقی را هدایت نمی‌کند»، اشاره‌ای به مانع بودن دنیاگرایی برای شناخت حق است؛ به این معنا که آنان داشته‌های دنیوی را بر آخرت ترجیح می‌دهند و همین سبب عدم هدایت آنان به حق می‌شود.) همچنانکه به عنوان نمونه، از برخی منکران پیامبرش خبر داده و فرموده است: ﴿وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُخْطِفُ مِنْ أََرْضِنَا﴾^۲ «و گفتند: اگر با تو از هدایت تبعیت کنیم، از سرزمین خود بیرون می‌شویم!» (مانند همان مرد عالم که به برادرمان گفت اگر حقایق این کتاب را آشکار کنم، منبرم را از من می‌گیرند و آبرویم را می‌برند!) از اینجا دانسته می‌شود که تعلّق‌های به دنیا (یعنی دلبستگی‌ها و وابستگی‌های به قدرت و ثروت و اعتبار و خانواده و مانند آن)، هر چه بیشتر باشند، شناخت حق را دشوارتر و هر چه کمتر باشند، شناخت آن را آسان‌تر می‌کنند و این واقعیتی محسوس و مجرب است (یعنی بارها دیده و شنیده شده و به تجربه ثابت است)؛ زیرا هنگامی که حق (برای یک فرد یا یک جامعه) ظهور می‌کند (با توجّه به اینکه گاهی بر یک فرد یا یک جامعه پنهان می‌شود و سپس در زمانی دیگر ظهور می‌کند و به اصطلاح، قبض و بسط دارد. حال هنگامی که ظهور می‌کند)، عادتاً ثروت‌مندان برای ثروت خود و قدرت‌مندان برای قدرت خود و قوم‌مندان (یعنی متعلّقان به اقوام) برای قوم خود و شهیران برای شهرت خود و وابستگان (فکری و سیاسی) برای ارباب خود نگران می‌شوند (که مبادا به آن زیانی برساند) و بدین سان، هر یک با تعلّقی (به یک چیز)، از شناخت حق، باز می‌مانند؛ چنانکه خداوند (از این عادت

۱. توبه/ ۲۴.

۲. قصص/ ۵۷.

شوم خبر داده و) فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۱ «و در هیچ سرزمینی، بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه برخوردارانش گفتند: ما به آنچه برایش فرستاده شدید، کافریم!» (این آیه نشان می‌دهد که همیشه برخورداران دنیا که به آن وابستگی داشته‌اند، در برابر حق ایستاده‌اند.) از این رو، غالباً فقیران (نه ثروت‌مندان)، ضعیفان (نه قدرت‌مندان)، بی‌کسان (نه قوم‌مداران)، گمنامان (نه مشاهیر) و آزادگان (نه وابستگان) هستند که حق را می‌شناسند و از آن پیروی می‌کنند؛ زیرا آنان را ثروت یا قدرت یا قوم یا شهرت یا اربابی نیست که نگرانشان کند و از این جهات (یعنی از جهات مالی و سیاسی و قومی و مانند آن)، طبقات پایین جامعه شمرده می‌شوند (در حالی که جاهلان عدم همراهی قدرت‌مندان و ثروت‌مندان و مشاهیر با آنان را دلیل انحراف آنان می‌پندارند! لذا گاهی از ما می‌پرسند که کدام یک از بزرگان دعوت سیدنا المنصور را پذیرفته است؟! چون فکر می‌کنند که این مهم است و نشانه‌ی حقانیت دعوت ایشان محسوب می‌شود)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدِي الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾^۲ «برخوردارانی از قوم او که کافر شدند گفتند: ما تو را جز انسانی مانند خود نمی‌بینیم و پیروان تو را جز کسانی که فرومایگان ساده‌لوحان هستند نمی‌بینیم و برای شما فضیلتی بر خود نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغگویان می‌پنداریم» و فرموده است: ﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾^۳ «گفتند: آیا به تو ایمان آوریم، در حالی که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟!» و فرموده است: ﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ﴾^۴ «پس به موسی ایمان نیاوردند مگر جوانانی از قومش با ترسی از فرعون و برخوردارانشان که آنان را شکنجه کنند» و فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾^۵ «این گونه برخی از آنان را با برخی دیگر آزمودیم تا بگویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟! آیا خداوند به شاکران داناتر نیست؟!». با این وصف، عجیب نیست

۱. سیأ/ ۳۴.

۲. هود/ ۲۷.

۳. شعراء/ ۱۱۱.

۴. یونس/ ۸۳.

۵. أنعام/ ۵۳.

(چون مطابق با عادت است) که وقتی اسلام ظهور کرد، فقیران مکه آن را پذیرفتند و ثروت‌مندان مکه آن را انکار نمودند، ضعیفان مکه آن را یاری کردند و قدرت‌مندان مکه با آن دشمنی ورزیدند، غریبان مکه به آن پیوستند و قبیله‌داران مکه در برابرش ایستادند، گمنامان مکه به آن روی آوردند و مشاهیر مکه از آن روی گرفتند، آزادگان مکه از آن پیروی کردند و وابستگان مکه از بزرگان‌شان پیروی نمودند (به عنوان نمونه، کسانی مانند ابوذر و بلال و عمار و پدر و مادر مستضعفش یاسر و سمیه و سایر صحابه‌ی فقیر و غریب و گمنام و آزاده‌ی مکه اسلام آوردند و کسانی مانند ابو سفیان و ابو جهل و ابو لهب و سایر گردن‌کشان قریش در برابر آن ایستادند)؛ همچنانکه (این رویه اختصاصی به صدر اسلام و رویارویی ایمان و شرک نداشت، بلکه) به زودی این رویه، به مسلمانان نیز منتقل شد و بر شناخت آنان از اسلام تأثیر (منفی) گذاشت؛ زیرا آنان به دنبال سلطه یافتن امویان (که به تفصیل درباره‌ی تبعات حکومت آنان سخن خواهد فرمود)، قرائتی از اسلام را به رسمیت شناختند که (خواسته یا ناخواسته) تأمین‌کننده‌ی منافع قدرت‌مندان بود و قرائتی دیگر از آن که تأمین‌کننده‌ی منافع مستضعفان بود را بدعت شمردند. قرائت آنان از اسلام که به زودی (در طول چند دهه) عقیده‌ی اهل سنت و جماعت اعلام شد، بیش از هر چیز مبتنی بر عقل‌گریزی (یعنی اعتقاد به عدم حجّیت عقل)، خبرمحوری (یعنی اعتقاد به حجّیت خبر واحد حتّی در عقاید)، جبرگرایی (یعنی اعتقاد به مجبور بودن انسان در برابر سرنوشت)، اهل‌بیت‌ستیزی (یعنی ضدّیت با اهل بیت پیامبر) و ظلم‌پذیری (یعنی اعتقاد به وجوب تحمّل ظلم حاکمان ظالم و حرمت تغییر آن‌ها) بود که از هر لحاظ، مورد حمایت طبقه‌ی حاکم قرار داشت (چون به نفع آن‌ها تمام می‌شد) و حقوق طبقات محروم را به خطر می‌انداخت. (بنابراین، اسلام مستضعفین، به اسلام مستکبرین تبدیل شد و به جای آنکه عامل تحقّق عدالت در جامعه باشد، عامل بقا و گسترش ظلم شد!) پی‌آمد این رویکرد در قرن‌های نخستین اسلامی، انحرافی بزرگ در مسیر حرکت مسلمانان بود که تا به امروز ادامه یافته و آنان را از اسلام (نخستین) دور ساخته است؛ تا جایی که امروز بیشتر آنان، خصوصاً در کشورهای عربی (که اقتصادی کاملاً وابسته به غرب دارند)، به مصرف‌کنندگان بزرگی تبدیل شده‌اند که تولیدکنندگان کافر را به ثروت‌های عظیم رسانده‌اند؛ ثروت‌های عظیمی که مستقیم (از طریق معامله با دولت‌های کافر) یا از طریق مالیات (در موارد معامله با بخش خصوصی)، در خدمت قدرت‌مندان (یعنی حاکمان) کافر قرار می‌گیرد، تا به پشتوانه‌ی آن، با اسلام بجنگند و کفر را بر جهان مستولی سازند.

(ببینید که نگرش سیدنا المنصور چه اندازه عمیق و واقع‌بینانه است و مواضع ضد استکباری و ضد استعماری‌شان چه اندازه قوی و جدی است!)

هیچ شکی نیست که امروز، مهم‌ترین منابع درآمد کافران برای جنگ با مسلمانان، خود مسلمانانند (یعنی مسلمانان، خودشان هزینه‌های سنگین جنگ با خودشان را تأمین می‌کنند و این بسیار شرم‌آور و تأسف‌برانگیز است)؛ چراکه مهم‌ترین بازار فروش تولیدات کافران، کشورهای اسلامی است و اگر مسلمانان، از خرید تولیدات کافران، خودداری کنند (و به خرید تولیدات خودشان اکتفا کنند)، چرخ اقتصاد آنان (یعنی کافران) به سرعت از حرکت (یعنی پیشرفت) باز می‌ایستد (و دچار رکود و خسارت‌های سنگین و متعدد می‌شود. این راهکار حکیمانه و دلسوزانه‌ی این رهبر الهی برای رویارویی با جهان کفر است). ولی (چه کسی به این راهکار حکیمانه و دلسوزانه اعتنا می‌کند؟! واقعیت (غم‌انگیز) آن است که (در شرایط کنونی) مسلمانان، از خرید تولیدات کافران خودداری نخواهند کرد؛ چراکه (وابستگی به کافران در عمق فرهنگ، سیاست و اقتصاد آنان نفوذ کرده؛ با توجه به اینکه قوت تبلیغات کافران برای فروش تولیدات‌شان (که گاهی به سحر شباهت پیدا می‌کند) از یک سو و ضعف تبلیغات مسلمانان برای تعلق به آخرت (و دوری از دنیاگرایی) از سوی دیگر (به مثابه‌ی دو عامل بسیار مهم و مؤثر)، علاوه بر فقدان استقلال اقتصادی در کشورهای اسلامی (با توجه به اینکه تولیدات برخی‌شان در حد آفتابه است و تقریباً همه چیز را از کشورهای غیر مسلمان وارد می‌کنند)، زمینه‌ای برای این کار، باقی نگذاشته است (نه اینکه محال باشد، ولی در شرایط کنونی بی‌نهایت دشوار است). در نتیجه، دنیاگرایی مانند سمی مهلک، در گوشت و استخوان مسلمانان نفوذ کرده (کنایه از شدت استیلاء آن بر ذهن و روح آنان) و عقل آنان را به سوی مرگ کشانده است (عقل هم که بمیرد همه‌ی انسانیت با آن می‌میرد). در این میان، از کسانی (یعنی عالمان مصلحی) مانند من که (دلسوزانه) سودای بازگشت به اسلام را دارند نیز کاری ساخته نیست (این نشان می‌دهد که سیدنا المنصور به رفع دنیاگرایی از میان مسلمانان خوشبین نیست و با علم به احتمال پایین موفقیت و تنها از سر وظیفه به دعوت آنان اقدام می‌کند)؛ چراکه بیشتر مسلمانان، در بحبوحه‌ی دنیاگرایی‌های خود، به کسانی مانند من اعتنا نمی‌کنند (چنانکه ما امروز این پیشبینی ایشان را به روشنی مشاهده می‌کنیم و بی‌اعتنایی مردم به این عالم مصلح و خیرخواه در اثر دنیاگرایی را می‌بینیم) و این در حالی است که به طور طبیعی، بازگشت به اسلام، بدون همراهی بیشتر مسلمانان، امکان ندارد (مگر آنکه به طور غیر طبیعی و با امدادهای

غیبی خداوند چنین اتفاقی بیفتد و بازگشت به اسلام با همراهی اقلیتی از مسلمانان امکان یابد).
 حاصل آنکه تنها کسانی موفق به شناخت حق و پیروی از آن خواهند شد که بر
 خلاف جریان جامعه (که به سوی دنیا سرازیر است)، وابستگی‌های خود به دنیا را تضعیف
 و وابستگی‌های خود به آخرت را تقویت کرده باشند.

و السلام علیکم و رحمت الله

